

پاکدینی در آراء کسروی: نگرشی عقلانی به دین

محمد رضا قانون پرور

منبع :

<http://fis-iran.org>

ایران نامه : (بنیاد مطالعات ایران در امریکا)

باخواندن یکی از نوشته های جدلی کسروی خواننده اغلب چنان مجذوب و مرعوب آراء و وره های مکررش می شود که حتی اگر با زبان و واژگان بکر و مختص وی نیز نا آشنا باشد هنگامی که به نوشته دیگری از او می پردازد پی بردن به بنیان استدلال و منطقیش را دشوار نمی یابد. نوشته های گوناگون کسروی معرف ذهنی است که بر جهان صادقانه و خردمندانه و بی واسطه می نگرد. چنین نگرشی به ویژه در مورد دیدگاه او نسبت به دین، به طور کلی، و در انتقادات او از فرقه ها و آئین های اسلامی آشکار است. وی دین را «آئین زندگی» می پندارد؛ آئینی مرکب از مجموعه ای از قوانین، مقررات و تعلیمات که بر پایه آن انسان به دانشی دست می یابد که در پرتو آن بتواند خردمندانه و بی پیرایه زندگی کند، دیگر اعضای اجتماع را یاری دهد و در پیش بردن جامعه به سوی رفاه و نیکیختی نقشی ایفا کند. کسروی دین را در ورجاوند بنیاد چنین تعریف می کند:

دین آنست که مردمان، جهان و آیین آنرا نیک شناسند، و آمیغ های زندگی را دریابند، و گوهر آدمیگری را بدانند، و زندگی از راه خرد کنند؛
آنست که هر چیزی را؛ از پیشه و داد و سند و بازرگانی و کشاورزی و افزارسازی و زناشویی و زیست توده ای و سررشته داری و مانند اینها- به معنی راستش شناسند، و به معنی راستش به کار بندند؛
آنست که به آراستن جهان کوشند و تا توانند آن را از بدی ها بپیرایند؛
آنست که روان ها نیرومند، و جان ها در زیردست، و زندگی از روی روان و خواهاک های آن باشد؛
آنست که هرکسی در خواهاک ها و کناک های خود در بند آسایش همگان باشد؛
آنست که آدمیان از آفریدگار و خواست او نا آگاه نمانند و پی خواست های بی ارج خود را نگیرند. 1

به این اعتبار، کسروی ضمن تمیز دادن بین پیامبران دروغین و راستین، تفاوتی بین رسالت پیامبران نمی بیند. افزون بر این، چنین استدلال می کند که دین های گوناگون در طول سده ها با باورها و خرافه های زیانبار چنان آلوده شده اند که بیشتر از آن که راهنمای پیروان خود برای زندگی درست و نیک باشند آنان را به بیراهه می کشند. در پرتو همین اعتقاد است که کسروی در بسیاری از نوشته ها و گفتارهای خود می کوشد تا مریدان و هم میهنانش را با آنچه آلودگی های ادیان می نامد آشنا سازد. در واقع، این روشنگری هدف اصلی نوشته های محبوب و بحث انگیز او، از جمله **در پیرامون اسلام، بخوانند و داورى کنند، یا شیعه گری، و صوفی گری** است. 2

«خرد» را باید از مفاهیم اصلی در تعریف کسروی از دین شمرد. در باور او دین باید با خرد سازگار باشد و انسان باید بر پایه قوای عقلانی خود به دین روی آورد و نه بر اساس ایمان کور. در این جا اشاره به این نکته بجاست که یکی از ایرادات اصلی او بر تشیع دامنه رواج خرافات، مانند اعتقاد به مهدی و امام غایب، در این مذهب بود. وی چنین باورهای را، از آن جمله اعتقاد به این که انسانی بتواند عمری به درازای بیش از هزار سال داشته باشد، خلاف خرد و منافای با نظم عقلانی و طبیعی جهان می دانست. در واقع، او معتقد به سازگاری دین و دانش بود، چه هدف این هردو را یافتن حقیقت و بهتر کردن زندگی بشر در جهان می شمرد:

دین و دانش هریک از راهی جدا برای رسیدن به هدف یکسان بهره می جوید. هردو حقیقت را هویدا می کنند و مردمان را برای سامان بخشیدن به زندگی خود یاری می دهند. دین باید هر آنچه دانش عرضه می کند بپذیرد مگر آنچه در قلمرو دین است و یا آنچه در آن به راه خطا رفته است. در این صورت کار دین است که خطا را به درستی اصلاح کند.³

در نگرش کسروی به دین مقولاتی چون خدا، وحی، و پیامبری بیشتر از آن که جنبه فراطبیعی داشته باشند بار و معنایی طبیعی و جهانی دارند. وی برای خدا واژه آفریننده یا آفریدگار را به کار می برد و برای اثبات این باور که جهان نمی توانست به خودی خود پدیدار شود استدلال می کند که:

چنین انگارید که شما در بیابانی راه می پیمایید، و ناگهان بر سر راه بنیادی می بینید: سرابی برای آسودن، آب پاکیزه، روشنایی برای شب، جا برای ستوران- آیا نه آنست که سنجید و اندیشید و این دریابید که مرد نیکوکاری آنرا پدید آورده و آسایش رهگذران را خواسته؟ . . . نه آنست که این را باور کنید و پندار دیگری بخود راه ندهید؟ . . . نه آنست که چون باز گشتید آنرا بدیگران باز گوید و اگر شنونده ای گفت: "باشد که بخود پیدا شده، یا از نخست همچنان می بوده،" او را نادان شمارید؟ . . . نه آنست که تا زنده اید از باور خود باز نگردید؟ . . . همین داستان ست درباره آفرینش و آفریدگار: جهانی ست آراسته، نیازاک ها در آن بسیجیده، آفریدگان پیایی می آیند و می زیند و می روند. آیا نه آنست که باید گفت: آفریدگاری آنرا پدید آورده، و همین آمدن و زیستن و رفتن آفریدگان را خواسته؟ . . . آیا جز این، باور دیگری توان داشت؟⁴

کسروی آفریدگار را پدیده ای طبیعی و عقلانی می شمرد. با این همه، به نظر نمی رسد که حتی آفریدگار جهان نیز در نظام اعتقادی وی عنصری اساسی باشد. در دید او اعتقاد به وجود فریدگار امری عقلانی و سازگار با خرد بشری است، اما تلاش برای یافتن پاسخ به پرسش هایی چون آفریدگار کیست و چیست و خود از کجا آمده بیهوده است و سبب اتلاف وقت. از همین رو کسروی واژه فرهش را به جای واژه وحی، که معنایی گسترده تر دارد، به کار می برد. فرهش معرف مفاهیمی است که کسروی از "برانگیخته" و "برانگیختگی"، در مقابل پیامبر و پیامبری، در نظر دارد. وی در **واژه نامه زبان پاک** برانگیخته رامعادل راهنما یا کسی که به راهنمایی برانگیخته شده می شمرد. اما حتی در این معنا نیز وی برای "برانگیخته" یا "راهنما" خصلتی فراطبیعی قائل نیست و از این لحاظ تفاوتی بین او و یک دانشمند مبتکر نمی بیند. با چنین تعریفی از پیامبر باید دید چرا کسروی منکر پیامبری خود بود. به گفته محمدعلی جزائری، کسروی در آغاز در برابر شایعه ادعای پیامبری اش بی اعتنا و ساکت ماند. ما دیری نگذشت که -ضمن ابراز تردید در باره اعتقاد همگان به اعجاز پیامبران یا وجود فرشتگان- از آنان که او را متهم به این ادعا می کردند می پرسید که کجا به چنین ادعایی برخورد کرده اند. وی حتی به سیب بیزاری که از القاب و عناوین داشت عنوان مصلح را نیز برای خود بر نمی تابید. سرانجام، اما، هنگامی که مریدانش او را «راهنما» لقب دادند آن را با این سخنان پذیرفت:

من از لقب پیغمبر بیزارم. این واژه از آغاز نادرست بود و درک مردمان از آن نادرست تر. اگر مرا

نامی باید واژه راهنما را بر می‌گزینم که یارانم دیری است آن را به کار می‌برند. هیچ کس نباید مرا با عنوان دیگری بنامد. 7

به این ترتیب، به نظر می‌رسد که کسروی واژه مصطلح پیغمبر را، که معادل فارسی واژه عربی "رسول" است، خوش نمی‌داشت. با این همه، با توجه به تعریف او از "برانگیخته" به نظر نمی‌رسد که به انکار پیامبری خود اصراری ورزیده باشد. عبدالعلی دستغیب، مؤلف یکی از معدود بررسی‌های گسترده در باره کسروی، باورهای کسروی و نیز دیدی که از نقش خویش داشت چنین خلاصه می‌کند:

چکیده سخن کسروی در این است که مادی‌گرای و خداناشناسی از سوئی و باورهای بی‌بنیاد کیشی از سوئی "دین" را در خطر افکنده‌اند، پس راهنمایی لازم است که راستی‌ها را روشن و بدآموزی‌های کهنه و نو را آشکار و محکوم کند. اکنون این پرسش پیش می‌آید که این راهنما کیست؟ پاسخ احمد کسروی: این راهنما منم. (2) او می‌گوید راه تازه‌ای در جهان گشوده است و چه زیانی دارد که این بار هم غربیان پیروی از شرقیان نمایند؟ (3) پس باید بنیادهای دین را زنده کرد، و مردم را به سوی خدانشناسی راهنمایی کرد. 8

دستغیب، با همه ارجحی که برای آراء و اهداف کسروی قائل است، بر تضادی که بین دو سخن او در مورد تکذیب یا تأیید ادعای پیامبری اش مشهود است اشاره‌ای دقیق دارد. کسروی، از سوئی، انکار می‌کند که دعوی پیامبری کرده و دینی نو بنیاد نهاده و، از سوی دیگر، به صراحت پاکدینی را به عنوان کیشی نو عرضه می‌کند. به عنوان نمونه، در فصل پایانی کتاب درباره اسلام با عنوان «پاکدینی و اسلام» پس از این ادعا که اسلام در بنیاد با پاکدینی یکی است، در مورد ضرورت آوردن دینی نو چنین استدلال می‌کند:

در این جا نکته ارج دار دیگری هست، و آن اینکه دینی چون از میان دین دیگری برمی‌خیزد باید دنباله آن را گیرد. بدین سان که آن دین را به گوهرش باز گرداند و استواری بنیاد آنرا به مردمان باز نماید و آنگاه راه خود را آغازد و کاری که می‌خواهد به انجام رساند. 9

در جای دیگر همین اثر، با اشاره به این واقعیت که اسلام نیز پدیده‌ای مشابه بود می‌نویسد:

آن دین چون در میان عرب پدید آمد و در عربستان از دیر زمان گروهی به نام "حنفاء" خدانشناس و خداپرست می‌بودند و "تحنف" خود دینی در میان عرب شمرده می‌شد، بنیادگزار اسلام در گام‌های نخست به یاد آن می‌پرداخت و عرب را به پیروی از آن می‌خواند، و چون این کار، اگر در اسلام را به روی آن بنیاد گذاشت.

در باره پاکدینی همان کرده شده، پاکدینی دنباله اسلام است و پایه‌هایش جز بنیاد آن دین نمی‌باشد. پاکدینی در زمان دیگری پدید آمده و از این باره با اسلام جداست. ولی بنیادش همان خواست‌های ششگانه است که اسلام و دیگر دین‌ها را بوده است. جدایی میانه اسلام و پاکدینی به همان اندازه است که جدایی میانه اسلام و "تحنف" را بوده است. 10

کسروی این فصل، و در واقع کتاب، را با این سخنان به پایان می‌برد:

در اینجا سخن پایان می‌یابد و باردیگر می‌نویسم: پاکدینی جانشین اسلام است، دنباله آنست، در گوهر و بنیاد جدایی در میانه نمی‌باشد. جدایی در راه و برخی پایه‌گزار است، و این بایستی باشد، خواست خدا چنین می‌بوده، آیین او این می‌باشد. 11

اما آنچه کسروی به تبلیغ و دفاعش برخاسته به نظر نمی‌رسد دین به معنای سنتی و متعارفش باشد. اعتقاد به پرستش و به جهان فراطبیعی نقشی اساسی در پاکدینی ندارد.

آنچه او آئین های بیهوده و باورها و رفتارهای خرافی و زبانار می پنداشت به آموزه هایش راه نیافته است. به این ترتیب، می توان «پاکدینی» را «دین عرفی» و یا به تعبیر اصغر فتحی «دین مدنی» دانست؛¹² دینی معطوف به ایجاد جوامع انسانی برپایه احکام خرد و با اعضائی که این احکام را دریافته اند، به آن ها باور دارند و در زندگی خویش از آن ها پیروی می کنند. کسروی از طبقه روحانی به طور عام و از رهبران شیعی بخصوص به خاطر بی اعتنائی آنان به مسائل جامعه و شکست آنان در عرصه سیاسی و اجتماعی خرده می گیرد. در واقع، او در موارد بسیار روحانیان ایران را که حکومت عرفی را غاصب می شمارند به چالش می طلبد و برای گرفتن زمام امور به میدان می خواند بی آن که آنان را قادر به چنین کاری بداند. با انتقاد از رهبران سیاسی ایران نیز، که به اعتقاد او در مجموع خودرأی و مستبداند، به دفاع از دموکراسی یا «سررشته داری توده» به عنوان نظام سیاسی ایده آل بر می خیزد. طرفه این که با پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار حکومت اسلامی در ایران روحانیان سرانجام به چالش کسروی پاسخی مثبت دادند.

چندی است که بحث در باره سازگاری یا ناسازگاری اسلام با دموکراسی در ایران بالا گرفته. در سال های اخیر و در قالب این بحث هواداران نظریه دموکراسی دینی - که خود جمع اعداد است- نیز به شهرتی گذرا دست یافتند. ما، این گونه دموکراسی هنوز تعریفی دقیق و روشن نیافته است و از این رو مقایسه آن با مفاهیمی که کسروی در این زمینه به میان آورده بود مفید فایده ای نمی تواند شود. با این همه، در نوشته های کسروی به آسانی می توان به برخی شباهت ها بین آنچه وی «سررشته داری توده» می نامد و آنچه امروز «دموکراسی دینی» لقب یافته، پی برد. درست است که او به شدت به آن گروه از رهبران شیعه که مدعی ولایت و رهبری جامعه بودند خرده می گرفت و از همین رو به احتمال قوی با ولایت فقیه در نظام جمهوری اسلامی نیز به مخالفت بر می خاست. اما، بر پایه آراء متباینش در باب «دموکراسی»، از سوئی، و در باره نظام اجتماعی، از سوی دیگر، می توان به این نتیجه رسید که «مذهب مدنی» او واجد بسیاری از ویژگی های نظام دین سالار کنونی ایران است. اعتقاد او به نابرابری زنان و مردان، و هواداری اش از کتاب سوزی و باورهایش در باب شاعران ونویسندگان «هجوپرداز» و ضرورت تادیب وکیفرآنان را می توان از زمره این گونه ویژگی های مشترک دانست.¹³

پانویست ها:

1. احمد کسروی، ورجاوند بنیاد، چاپ سوم، تهران، چاپخانه برادران علمی، 1340 ص 70.
2. احمد کسروی، در پیرامون اسلام. تهران، پیمان، 1322؛-----، شیعیگری، تهران، چاپخانه پیمان، 1322.
3. احمد کسروی، خدا با ماست، تهران، 1343، پشت جلد، نقل به مضمون.
4. احمد کسروی، ورجاوند بنیاد، ص 8.
5. احمد کسروی، زبان پاک، تهران، 1322.

6. ن. ک. به:

M.A. Jazayeri, "Kasravi, Iconoclastic Thinker of Twentieth-Century Iran," in Ahmad Kasravi On Islam and Sh'ism, translated by M.R. Ghanoonparvar, Costa Mesa, California, Mazda Publishers, 0991, PP. 34-24

7. هفته نامه پرچم، شماره 4، 18 آوریل، 1944، ص، 7، ترجمه از:

M.A. Jazayery, "Kasravi, Iconoclastic Thinker of Twentieth-Century Iran," note no

8. عبدالعلي دستغيب، نقد آثار احمد كسروي، تهران، انتشارات پاوند، 1357، ص 160.
9. احمد كسروي، در پيرامون اسلام، صص 84 و 85.
10. همان، ص 85.
11. همان، ص 94.
12. ن. ك. به: M.A. Jazayery, "Kasravi, Iconoclastic Thinker of Twentieth Iran," p.44
13. برخي از اين آراء عبارت اند از: «هر پسري 16 ساله زن تواند گرفت و 25 ساله بايد گرفت.» (خواهران و دختران ما، بتزدا(مريلند) كتاب فروشي ايران، 1994، ص 51) «بايد زناشويي ناچاري باشد كه مردى كه به سال زناشويي رسيده زن گيرد، وگرنه بزهكار شناخته گردد و كيفر بيند.» (همان، ص 34) «خدا زنان را براي كارهايي آفريده و مردان را براي كارهايي. . . نمايندگي در پارلمان و داوري در دادگاه و وزيرى و فرماندهي سپاه و اين گونه يرها كار زن ها نيست، به دو شـ وند: يكي آنكه اينها به دورانديشي وراز داري و خونسردى و تاب و شكيبا بسيار نيازمنند است و اينها در زن ها كم است. زن ها چنان كه از ساختمان تنى نازك و زود رنجند درسپهش ها نيز چنان مي باشند. ديگر آنكه اينها با خانه داري و بچه پروري كه باياهاي ارجدارتر زن هاست نتواند ساخت. زني كه هر دو سال و سه سال يكبار بارور خواهد شد و بچه خواهد آورد چه سازش دارد كه داور دادگاه يا نماينده پارلمان يا وزير كابينه باشد؟ آنگاه درآمدن در سياست و كوشش در راه نمايندگي از زنان آنان را به آميزش ها خواهد كشانيد و چه بسا ناستودگي ها كه رخ خواهد نمود. اگر اين در را باز نمايم زنان خودآرا و خودنما ميدان خواهند يافت. رويهمرفته كاري ناپسنديده است. زنان زود توانند فريفت و زود توانند فريفته گردند. پاي ايشان از كارهاي كشورداري هرچه دورتر بهتر.» (همان، صص 35-36)
- «بايد كشنده را كشت. با اين كشتن از كشتن هاي بسيار جلو توان گرفت. . . همچنان كسي كه با توده خود ناراستي و بدخواهي كرده بايد او را كشت. كسي كه با پسري به كاري زشت برخاسته، بايد او را كشت. به بدآموز و گمراه گردان، و همچنان به فالگير و جادوگر و هر كسي كه لاف از كارهاي نبودني مي زند، بايد كهراييد، كه اگر باز نگشتند بايد كشت. به چامه گويي كه به هجو پرداخته و به نويسنده اي كه دشنام نوشته و به نگارنده اي كه كسي را به حالي زشت نگاهشته، بايد كيفرهاي سختي داد و در بار دوم كشت. بايد به دشنام گو كيفري سخت داد. بايد دروغ و دغل را از هرگونه كه باشد و درهركاري كه باشد بزه شناخت، و بي كيفر نگذاشت.» (احمد كسروي، ورجاوند بنياد، ص 200)